

زورِ ما و ضعفِ ما

((بر غزل میرزا غالب))

ما را مدان قطره که آن قلزمیم ما
چون ذره در میانِ خودش خود گمیم ما

بر خاکِ کویِ دوست چنان شمع روشنیم
بر آسمانِ خاطرهِ اش انجمیم ما

مشتاقِ جلوه های عزیزانِ همدلیم
بر تشنه لب نشسته خمارانِ خمیم ما

ما نیستیم چو گفته ی غالب ز یک دیار
((از هند و اصفهان و هرات و قمیم ما))

لاکن ز ضعفِ خویش و فرس های دیگران
اینگونه پاشکسته به زیرِ سُمیم ما

ما را به تعنه می‌گُشد این حاسدانِ دهر
گویا به آسِ ظلمتِ شان گندمیم ما

گاهی به دشمنان زده دم از برادری
با خویش گشته دشمن عجب مردمیم ما

واماندگی ماست که از ما به ما رسد
ورنه به زیرِ کامِ عدو گزدمیم ما

"فضلی" ز غفلتِ تو رقیب تا کجا رسید
تا حال در خیالِ خربی نُمیم ما